

## سیر و تأملی در سفرنامه ای.جی. براؤن

سیّده بلقیس فاطمه حسینی\*

### احوال

ادوارد گرانویل براؤن به تاریخ هفتم فوریه ۱۸۶۲ میلادی به دنیا آمد. در سال ۱۸۷۷ میلادی بین تزار روسیه و ترکیه جنگ بود. آن روزها، دل پسری شانزده ساله به نام براؤن برای مردم ترکیه می‌تپید و آرزو داشت هر طوری که شده در دفاع مردم مظلوم کنار آنان باشد.<sup>۱</sup> وی برای خواندن زبان اسلامی و هندی، مطالعه تاریخ مسلمانان را شروع کرد. اگرچه دانشجوی پزشکی بود، ولی یکباره چنان تمایلی برای زبان‌ها و آثار اسلامی پیدا کرد که متوازی با امتحانات علوم، امتحانات زبان را هم داد. در سال ۱۸۸۲ میلادی در علوم طبیعی و در ۱۸۸۴ میلادی در برنامه زبان‌های هندوستان مدرک گرفت و به دلیل علاقه فراوان به عربی و فارسی و ترکی مانند اهل زبان، تسلط داشت. انگلیسی زبان مادری اش بود. علاوه بر این سانسکریت و لاتینی و یونانی نیز می‌دانست. شخصی که برای استعمار ترکیه ناراحت بود، آهسته آهسته جذب شیرینی زبان و ادب فارسی گردید و خدمت بزرگی در زمینه ایران‌شناسی انجام داد. در دوران سال‌های تحصیلی رغبت به عرفان پیدا کرد. مولوی و حافظ در مطالعاتش بود. در نتیجه آرزوی دیدار از سرزمین حافظ در وی شدیدتر شد.<sup>۲</sup>

---

\* استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. ای. جی. براؤن، یک سال با اهل فارس *A Year Amongst the Persian*. سرای دینی سن. خاطره

*A Memoir*، ص ۸

۲. همان، ص ۹، یک سال با اهل فارسی، ص ۱۳

## سیر در ایران

براؤن در سال ۱۸۸۷ میلادی بورسیه «پم بروک» را دریافت کرد و عازم ایران شد. وقتی که به ایران روان گردید یکی از همکلاسی‌های وی نیز با او همراه شد و تا تهران هر دو باهم بودند. ایشان از مارسیلیس Marseilles به بتوم رفتند. قرار بود که از بتوم به توسط راه آهن به باکو و از آنجا از راه دریا به رشت و سپس داخل ایران گردند. ولی برنامه عرض شد و در مدت هفت روز به کاروان‌سرای ارزیروم (Erzeroum) رسیدند. پس از آن از ارزیروم به تربی‌زونده (Trebizonda) وارد شدند. از آنجا در هوای مرطوب و بارانی به قریه‌ای به نام جوزلیک (Jewzlik) رسیدند. سپس به سوی «خمسه کوی» که محل مسیحیان بود روان شدند. هر روز منزل به منزل از جنگل‌های برف‌پوش، باغ و بستان و میدان و سبزه‌ها می‌گذشتند و تجربه‌های دقیق مسافرت و زندگی را اندوخته جلوتر می‌رفتند براؤن در وقت مناسب، تمام وقایع را در دفترچه خود تحریر می‌کرد. این سفرنامه نتیجه همان یادداشت‌ها است.

از بیابان و ویرانه‌های ارمنستان گذشته به گیومش و شهر زیبای خوی رفت و آدم‌های زیادی را ملاقات کرد و سه روز را در همراهی میر جلال‌الدین کرمانی گذرانید. با احساس غرور و موفقیت مسافرت، در سرزمین شعر و عرفان ورود پیدا کرد و از لهجه‌های تبریزی و آذربایجانی لذت برده، در آرامگاه امام‌زاده‌ای در تبریز با فرهنگ خاص مواجه شد. اهالی آنجا اعتقاد داشتند که مریض‌های مارگزیده و سگ‌گزیده در آن حرم شقا می‌یابند. منطقه‌ای بود که ساحران مار زیاد بودند و نان‌های کثیف را مثل تریاق می‌فروختند و می‌گفتند که با خوردن چنین نان اثر زهرمار از بین می‌رود. اقامت در تبریز برای‌شان مکانی آسوده و راحت بود. براؤن با ملاقات همشهری‌های خود بسیار شاد و خوشحال گردید، هم خواب و هم خوراک مورد پسند وی، نصیبش شد. براؤن هفتم نوامبر عازم تهران شد. در مقابل روستای تکمه‌تاش ویرانه‌های قصر شاهی را مشاهده کرد که مانند قصر سلطانیه بود و کاروان‌سراهای عالی، شکوه صفویان را نشان می‌داد. علاوه بر این روستاها و قریه‌های دیگر مانند باش سز، بلغوار، سماء، میانه، زنجان و سلطانیه و غیره را با نگاه دقیق مشاهده کرد و ویژگی‌های آن منطقه را در سفرنامه خود بیان کرده است.

در تهران تمام جاهای دیدنی را تماشا کرد و روزی به شاه عبدالعظیم رسید ولی آنجا چون اجازه داخل شدن به حرم ندادند به ایشان خوش نگذشت<sup>۱</sup> البته صحبت‌های شیرین مردم و یادگیری فرهنگ و ادبیات برایش بسیار مهم بود. همه جا گردش می‌کرد و آداب و رسوم و قصه‌ها و معجزه‌های انبیا و اولیا، و توهم و جهل و خرافه عوام و خلاصه همه چیز را به غور مطالعه می‌کرد.

در یزد بابی‌ها نیز نسبتاً زیاد بودند. اینها از لحاظ وضع سیاسی با حکومت مخالف و طرفدار حکومت انگلیس بودند.

دخمه‌های زردشتی‌ها، کوه بی‌بی شهربانو، هتل اروپایی، بلوار سفارت‌خانه‌ها، دارالفنون، میدان‌های مختلف تهران همه برایش تازگی داشت، ولی تهران از دید وی آنقدر با عظمت نبود. مدرسه‌ها نیز در تهران خوب نبودند<sup>۲</sup>. مسجدهای تهران در مقابل مسجدهای قاهره و قسطنطنیه ایستادگی نداشتند. در ایران داخل شدن به مسجد برای غیرمسلمانان سخت

بود. این‌گونه خاطره‌های هر روز تهران را یادداشت می‌کرد و چیزهای مورد پسند و ناگوار را نقد و ستایش کرده است، به‌طور مثال می‌نویسد که وجود منیژک عزیزالسلطان در دربار باعث نیشخند بود<sup>۳</sup>. دوران اقامت تهران براون درباره شخصیت‌های مهم علمی و سیاسی ایرانی تماس پیدا کرد و اطلاع عمیق درباره علم و حکمت و فلسفه ادیان به‌دست آورد که بعداً ذکر علمی خواهد شد.

سفر براون ایالت به ایالت پیش می‌رفت. در تهران به‌خوبی گذشت، ولی سیاحت ایران بدون شیراز و اصفهان کی به‌تکمیل می‌رسد؟ از تهران به اصفهان به‌همراه خادم خوب و مودب موسوم به حاجی صفر روان گردید. قم در راه بود. براون تمام وقایع و رویداد سفر را با دلگرمی نوشته است. راه دور بود و قبل از غروب به‌قم رسیدن امکان نداشت. حاجی صفر با اسب‌رانان شرط گذاشت که اگر شما قبل از غروب به‌قم برسید

۱. ای. جی. براون، یک سال با اهل فارس، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۱۳.

من پنج قرآن به شما می‌دهم، براؤن این رویداد را یعنی سرعت رفتار اسب، هیاهوی رانندگان، تماشای خورشید که هر لحظه نزدیک به غروب می‌شد، با شوق نگاشته است. عاقبت چون آن کاسه زرین فرورفت، ایشان به دروازه نیلی قم رسیدند و چاروادارها در بشقاب‌های خود از آن رزق حلال که به زحمت و مشقت فراوان به دست آورده بودند، سیر شده به خواب رفتند.

قرار شد که نویسنده مهمان ناخوانده یکی از هموطنان خود به نام میجر ول باشد که در مرکز سیم‌های تلگراف مأموریت داشت. او با هزار تردّد، قدم برداشت. ولی پذیرایی و احترامی که در قم از میجر ول و از ایرانی‌ها دید، شادمان شد و آن تلخ‌کامی را که در شاه عبدالعظیم چشیده بود به فراموشی سپرد.<sup>۱</sup> فضای قم و اهالی قم نقش خوبی بر ذهن وی رسم کردند. می‌نویسد که قمی‌ها چهره‌های نگارین دارند و در شیوه و رفتار مهربان‌ترین‌اند، در اعتقاد و عقیده راسخ‌اند و تعصب دارند ولی نمونه خلق از قیافه و رفتار چنان ظاهر نمی‌شود.<sup>۲</sup>

ایشان زیاد در قم نبودند و به سوی اصفهان سفر را ادامه دادند. به حوالی اصفهان رسیدند. حسن و زیبایی اصفهانی‌ها، قصه‌های تاجران اصفهانی، بازار اصفهان، کالای بازار، میدان شاه، عالی قاپو، مسجد شاه، چهار باغ، صف‌های درختان بلند و بالا و فواره‌های قشنگ، غرور و عشوه‌های زاینده رود، پل حسن‌آباد، سی و سه پل، هفت دست، نمک‌دان و آیینه خانه، دل براؤن را ربود. ملاقات‌های خوب با اهل فضل داشت، علاوه بر این براؤن در تلاش برای یافتن بایی‌ها نیز بود و یکی از ایشان را پیدا کرد. هر دو رفیق شدند. بایی حرف‌های موهن برای مسلمانان و عقاید ایشان گفت. در استدلال برتری دین خود مزخرف‌ها، روایات ضعیف و پیش‌گویی‌های نافهم را به عنوان شاهد آورد.<sup>۳</sup> براؤن این صحبت‌ها را نیز جا داده است.

۱. ای.جی. براؤن، یک سال با اهل فارس، ص ۱۸۴.

۲. همان، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۲۳۵.

در سفر شیراز نیز مسایل بابی‌ها برایش مورد توجه بود. آثار باستانی تخت جمشید کتبه‌ها، کوه‌های نیره، سکوت جلگه‌ها، وحشت نهیب رود و غیره را به‌نحو احسن بیان کرده است. براون از شیراز به‌یزد رسید. در یزد ملاقات با شخصیت‌های گوناگون برایش بسیار مهم بود. یزد مرکز زردشتی‌ها بود بابی‌ها نیز نسبتاً زیاد بودند. اینها از لحاظ وضع سیاسی با حکومت مخالف و طرفدار حکومت انگلیس بودند. اول‌الذکر می‌خواستند که انگلیس‌ها حکومت کنند و پرچم ایشان بر سرزمین ایران افراشته گردد، براون در هر ایالتی که رفت نقش تازه‌ای از روحیه و خصال مردم آن سرزمین را مانند تابلو مجسم کرده است.

کرمان آخرین مرحله مسافرت وی بود. وی بعدها به‌انگلستان برگشت و تمام وقت در جستجوی وضع اجتماعی آن ایالت بود. با افراد گوناگون ارتباط پیدا کرد، علما، مشایخ، بابی، بهایی، قلندر و درویش و هندو، همه در بزم او در اینجا شرکت می‌کردند. واقعاً هر کشور در هر زمان از خوبی‌ها، زشتی‌ها، راستی‌ها و نادرستی‌ها ترکیب شده است. ایران هم همان طور است. بعضی موارد ناپسند نیز در سفرنامه جا دارد و اگر صد در صد درک و تجربه درست نباشد باز هم در لابلای آن واقعیت آن زمان را نمی‌توانیم نادیده بگیریم.

مطالب در تمام سفرنامه به‌نحوی ارائه داده که تصویر مسایل اجتماعی آن دوره به‌طور کلی آشکار است وضع سیاسی و اقتصادی زمان ناصرالدین شاه قاجار و روابط وی با انگلیس، فرق اقوام گوناگون و فرهنگ ایشان را به‌خوبی می‌بینیم، به‌طور مثال در نظر وی ترک‌ها از لحاظ خصایل جسمی خوب‌تر، ایرانی‌ها در ذکاوت بذله‌گویی و خوش‌طبعی کم‌نظیرند<sup>۱</sup>. در این سفرنامه نحو لباس و خوراک و افیون‌خوری، روشن‌فکری، بی‌قانونی برخی اقوام و مداخلت روس‌ها، قنات‌سازی و کار هنری و باورهای عامیانه و عقیدت به‌مولا علی<sup>(ع)</sup>، تعزیه‌داری، سوگواری شب جمعه و... را در متن گنجانیده، سعی کرده است که تصویر کامل‌تری بدهد.

۱. ای. جی. براون، یک سال با اهل فارس، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۲۱.

### شخصیت‌های برجسته

غرض تجربه‌های یک مسافر است که از فهم خود حسن استنباط جمع آوری کرده است. نویسنده درباره‌ی بعضی از شخصیت‌هایی که او را تحت تأثیر آورده با شیفتگی و تفصیل بیشتر سخن می‌گوید. ملاقات با فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه قاجار را با احترام جا داده، شیوه‌ی خلق و احترام و رفتار شاهانه و پذیرایی مهمان را با شکوه بیان کرده است. صحبت‌های علمی، روش تدریس انگلیسی و غیره گفتگویی است که علم دوستی یک ملت را نشان می‌دهد و در تحقیق روانی را هم باز می‌کند. عموی ناصرالدین شاه کتابی برای ایرانی‌ها که می‌خواستند انگلیسی یاد بگیرند تدوین کرده بود. این کتاب بر روشن نصاب‌الصبيان عربی بود. مطالب آموزنده در برداشت. برای ایرانی‌ها نصابی زیبا بود ولی برای انگلیس‌ها مشکل مثال:

در مَه دی جام می ده، ای نگارماه رو

کز شمیم آن دماغ عقل گردد مشک بو

هد، سر است و نوز، بینی لپ، لب است و آی چو چشم

توت، دندان، فوت، پای و هُند، دست و فیس، رو

گوش و گردن، ایر، و نک، چیک، چهره تنگ، آمد زبان

ناف، نول، دان و پستان را بُزَم خون، هیر، مو<sup>۱</sup>

فرهاد میرزا به انگلیس‌ها و زبان و ادبیات انگلیسی علاقه داشت. مردی با ذوق و اهل سلیقه بود. مجازات در دوران وزارت وی سخت بود.

در یزد ملاقات با مَغ بزرگ دستور نیز برایش مفید بود. هم تصویر اقلیت‌ها را برای او تشریح کرد و هم شخصیت عمادالدوله و نحوه‌ی اداره و کشورداری و استقرار نظام در منطقه را برایش طوری بیان کرد که به‌عنوان شخصی عادل و صلح‌جو معرفی شده است. وی مردی با هوش بود و حقوق تمام اهالی کشور را مهم می‌دانست و حقوق اقلیت‌ها را رعایت می‌کرد و حق احترام را برای همه مساوی می‌دانست. زردشتی‌ها او

۱. ای. جی. براؤن، یک سال با اهل فارس، ص ۱۱۶.

را دوست می‌داشتند. ولی حَتّی بهاء‌الله و شیخ باب را بر مبنای تعلیمات وی به‌عنوان روشن‌فکران معرفی کرده است.

براون بعضی از علما و دانشوران را ندیده بود، ولی آثارشان و شاگردان‌شان بر افکار وی تأثیر گذاشتند، مانند ملّاصدرا، ملّانوری سبزواری، حاجی ملّاهادی و دیگران. درباره ملّاصدرا می‌نویسد که ملّاصدرا پسر یکی از تاجران پولدار بود که هیچ فرزندی نداشت، برای پدر نداشتن فرزند سخت بود، نذر کرد که اگر فرزندی وارث ثروت وی به‌دنیا آید، هر روز تا عمر دارد تومانی صدقه خواهد داد، خداوند متعال نذرش را قبول کرد و صدرالدین محمد بن ابراهیم که سپس به ملّاصدرا معروف گردید متولد شد. این چنین فلسفی‌ای بود که در ایران فلسفه را دوباره احیا کرد. ولی چنان‌که حقّش بود در ایران و در خارج شناخته نشد و همپایه فارابی، غزالی و ابن سینا شهرت به‌دست نیاورد. حیف است که وی در اروپا نیز کمتر شناخته شده است.<sup>۱</sup>

ملّاصدرا از آغاز جوانی به‌دولت و ثروت علاقه نداشت با مادرش مشورت کرد و مقدار زیادی از پول خود را به‌فقر داد و خود در تلاش علم و دانش به‌اصفهان رسید. اصفهان مرکز صفویان بود. علمای بزرگ آن زمان میر ابوالقاسم فندرسکی، شیخ بهاء‌الدین آملی، میر محمد باقر داماد و دیگران بودند. ملّاصدرا در شاگردی میر باقر داماد آمد. هنگامی که میر داماد به‌مکه رفت به‌همه شاگردان تکلیف داد که کتابی بنویسند. ملّاصدرا «شواهد ربوبیت» را نگاشت روزی هردو باهم راه می‌رفتند. از این کتاب آن‌قدر خوشش آمد که گفت «صدرا جان! کتاب مرا از رونق انداختی» از آن روز تا زمان نویسنده هر روز شهرت وی زیاد می‌شد. هم شاگردان زیادی داشت و هم آثاری گران‌بها.

همین‌طور درباره حاجی ملّاهادی سبزواری اظهار عقیدت نموده است. اگرچه او را ندیده بود، ملّاهادی سبزواری مردی زحمت‌کش بود. فقط چهار ساعت می‌خوابید. بر سنگفرش، عبای خود را می‌گسترد و خشت را بالش کرده دراز می‌کشید. هیچ اثاثیه نداشت. مفلس‌ترین شخص بود. ولی چنین مفلسی را خودش انتخاب کرده بود. وی در

۱. ای. جی. براون، یک سال با اهل فارس، ص ۱۴۷-۱۴۵.

دوران اقامت در اصفهان صد هزار تومان که معادل سی هزار پوند بریتانیا آن عهد بود، به دانشجویان نادر محرمانه در اتاق ایشان طوری می‌گذاشت که هیچ‌کس ملاحظه‌ی او را نمی‌شناخت.

در لابلای بیان ملاحظه‌ی سبزواری نصاب آن دوره که در حوزه‌ها درس داده می‌شد ذکر کرده است به‌طور مثال: دستور، ادبیه، مقدمات، تفسیر جامی، دستور عربی، تفسیر سیوطی، مطول، منطق، کبری، شمسیه، شرح جلالی، ریاضی (اقلیدس علم نجوم و غیره) فقه، علم کلام (هدایه، تجرید طوسی با تفسیر ملاحظه‌ی کوشی) و شوارق ملاحظه‌الرزاق لاهیجی داماد ملاحظه‌ی او.<sup>۱</sup>

بعضی از شعرای آن دوره را نیز نام برده است و مقام ادبی‌شان را بحث کرده می‌نویسد که فرزندان وصال شیرازی شاعران خوب بودند و ملاحظه‌ی سبزواری شاعر صاحب دیوان بود و علم دوستی ایرانیان را ستایش می‌کند و می‌نویسد که او این صفت را در سراسر جهان ندیده است.<sup>۲</sup> قم یکی از مراکز بهترین دانشوران عربی و فارسی بود. جایی درباره‌ی عظمت و شکوه شیراز می‌نویسد که اگر در آن زمان نیز شیراز جای خوب بود ولی مردم به‌او گفتند که پانصد سال پیش شیراز "دارالعلوم بود و حالا...".<sup>۳</sup> لهجه‌های گوناگون ایرانی یعنی گُردی، قشقایی ترکی، کرمانی، یزدی و اهل روستا را با دقت و کنجکاوی مشاهده و درباره‌ی آن بحث کرده است. مسایل عرفانی، متون عرفانی، صحبت‌های قلندران و روشن‌فکران بسیار تحت تأثیر آورد و کتاب‌های زیادی در این زمینه خرید و اندوخت و با خود برد.

### شوخی‌ها

براؤن فقط زمین و ساختمان وزرا و حکما را نمی‌دید. او دنبال فرهنگ ایرانی‌ها بود. عادات و رفتارشان را بین طبقه‌های متعدد مردم مطالعه می‌کرد. از شوخی‌ها و طعن و مزاح‌شان لذت می‌برد. چندین داستان را نقل کرده. اینجا داستان مانک جی صاحب را

۱. ای. جی. براؤن، یک سال با اهل فارس، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۴۸.

۳. همان، ص ۱۱۷.



که میرزا حسین خان، مدیر گمرک برای او بیان کرده بود را می‌آوریم. مانک جی چون به ایران رسید سوار کشتی شد و با تاجری اصفهانی دوست شد، کشتی نزدیک ساحلی ایستاد. تاجر اصفهانی پیاده شد و مانک جی هم به دنبالش تا منطقه ساحلی را بینند. آن‌ها سوار خر شدند، هوا بسیار گرم بود و برای مانک تحمل کردن دشوار شد. قرار شد که در خرابه‌ای استراحت کند تا خورشید به زوال برسد و هوا کمی قابل تحمل شود و برای گردش برود. تاجر اصفهانی دنبال غذا رفت و با ماست و خیار برگشت و برای خود و مهمان غذا آماده کرد. مانک شاه مرد شکاک بود حدس زد که مبادا به او زهر بخوراند، از خوردن غذا مانع شد. بیچاره اصفهانی بسیار اصرار کرد ولی مانک صاحب قبول نکرد و گفت که من در غیاب شما تکه نان را در جیب داشتم، خوردم. میزبان مجبور شد و گفت: "باشد، من تنها می‌خورم، چون نیم غذا را خورد. مانک متوجه شد که زهر ندارد و خواست که او هم غذا بخورد اصفهانی آن ماست و خیار را به او داد. مانک صاحب آداب خوردن ماست و خیار را بلد نبود و چون تشنه شد آب خورد و ترسید که مبادا در آن زهر باشد و به اصفهانی تأثیر نگذاشته، علتش حتماً تریاقی باشد. مانک صاحب از خیال و مرگ غربت ناراحت بود و دلش می‌سوخت و در حالت اضطراب بود. پرنده‌ای را دید که بر دیوار نشسته آواز می‌کرد که شبیه صدای "احوال شما چطور است"، بود، مانک صاحب فکر کرد که این فرشته مرگ است و با اطمینان بر دیواری نزدیک وی نشسته زل می‌زند. تا دیر تیر نگاهش را نتوانست تحمل کند. همراهش را بیدار کرد. پرنده را نشان داد و پرسید که آیا می‌دانی این چه می‌گوید، او متوجه شد که مانک صاحب ترسیده. اذیتش کرد و گفت: بله می‌دانم: این روح خلیفه عمر است که شاهنشاهی ایران را از بین برد. پس از وفات خود به شکل پرنده در جهان می‌گردد، حالا پیش شما آمده می‌گوید که من در عمر خودم هزاران زحمت کشیدم و آتشکده را خاموش کردم و تو دوباره برای روشن کردن آمده‌ای؟ ترس مانک صاحب شدیدتر شد. اصفهانی چون حالش را بدتر دید رحم کرد و سنگریزه‌ای به طرف پرنده‌ای که در آن خرابه آشیانه داشت پرتاب کرد. و گفت که هیچی نیست. فقط شوخی کردم. مانک جی آن پرنده را که تا حال ندیده بود، جغد بود."

## سبک نویسندگی

زبان سفرنامه، زبان ساده و روشن و استوار است. کوشش بر این است که اطلاع دقیق دربارهٔ وضعیت سیاسی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی بدهد. هرچیزی را که می‌دید تجزیه و تحلیل می‌کرد و پژوهشگرانه کار را ادامه می‌داد. ولی در ذکر عالم قم که اسمش را نبرده است و برایش چند کتاب را معرفی کرده است که یکی معراج السعادت است و دومین بحارالانوار در شانزده مجلد، براؤن این هر دو کتاب را با نام علامه حلّی منسوب کرده است! چنان‌که من اطلاع دارم، یکی از آقای نراقی و دومی از آقای مجلسی است. پس با وجود وقت نظری وی نباید هر حرف را چشم بسته قبول کرد.

براؤن مشاهده‌اش دقیق بود، اگر جاده‌ها را ذکر می‌کرد، آب و هوا، مسایل اقتصادی، فاصلهٔ منزل به منزل، پل و دروازه محیط را نادیده نمی‌گرفت. در ذکر کار کاروانسرا، نظافت، سرویس، شاگردان، اخلاق مردم، چارواردار، قیافه آداب مسافرت همه چیز را مورد نظر می‌داشت به‌طور مثال دربارهٔ قزوینی‌ها نوشته که ایشان زیاد متملّن بودند. قیافه‌های شان تیره بود. تبریزی‌ها غذا زیاد می‌خوردند. گداهای زنجان مسافران را اذیت می‌کردند. در قریهٔ حشره‌ها و پشه‌ها زیاد بودند و رمال‌ها پیشگویی غلط می‌کردند.

براؤن در سفرنامه، مناظر طبیعت، فضای شفاف مازندران، زنجان، قلّه‌های برفابی و نسیم با طراوت، زیبایی اصفهان و شیراز، قریه‌های با صفا، بازارهای پُر رونق و قشنگی سلماس، خسروآباد و دامغان، شهر نیلی قم، صدای مؤذّن خوش‌الحان، هنرهای کاشی و قالی اصفهان و ظروف آبی هنرمندان قم. غرض از هر شهری که می‌گذشت تصویری روشن به‌دست داده است. او مثل قصّه‌نویس قوی از هر در سخن گفته است و کوشش کرده است که لحظه‌های گذران زندگانی خود در آشنایی با ملت ایران را در چشم دیگران نیز همان‌طور انعکاس دهد.